**مدت: 5/43 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به دلیل عقلی بود برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر به نحو وجوب کفایی.

بیان چهارم این بود که مرتبه یدیه این لایعقل فیه العینیة، به همه بگویند اگر امر به معروف و نهی از منکر لسانی فایده نداشت دیگه همه، هر که مطلع شده است بالید و بالقهر و الغلبة باید امر به معروف و نهی از منکر بکند. این لایعقل. وقتی این لایعقل شد پس اراده وجوب کفایی از خطابات عامه‌ای که همه مراتب را دلالت بر وجوبش می‌کند اراده وجوب کفایی .... ببخشید. اراده وجوب عینی نسبت به مرتبه یدیه معقول نیست و نسبت به آن حتماً باید وجوب کفایی مقصود باشد. وقتی نسبت به او وجوب کفایی بود قهراً نسبت به دو مرتبه دیگر هم باید وجوب کفایی باشد و الا لازم می‌آید استعمال لفظ در اکثر از معنا. و استعمال در اکثر از معنا یا مستحیل است مثل مسلک محقق خراسانی در کفایه و یا خلاف ظاهری است که چون خلاف ظاهر است اتکاء متکلم بر انتقال مرادش به او باز خلاف عقل خواهد بود. این استدلال.

از این بیان آن روز این طور جواب دادیم که می‌گوییم این خطاباتی که همه مراتب را دارد می‌گوید مستعملٌ فیه آن وجوب کفایی و وجوب عینی نیست تا استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم بیاید. مستعملٌ فیه آن‌ها چیه؟ اصل بعث است، دارد به هر دو بعث می‌کند و بعث جامع بین وجوب کفایی و وجوب عینی است. بعد نسبت به مرتبه یدی آن جا قرینه قائم شده، مولی تقیید کرده آن بعث خودش را به این که اگر دیگری انجام نداد. پس بنابراین با این استعمال لفظ در اکثر از معنا از بین می‌رود و این شبهه مندفع است.

این شبهه در صورتی ... یعنی این جواب در صورتی جواب است که آن خطابات کاشف باشند از مجعول سابق و اخبار باشند از مجعول سابق. اما اگر خودش ما به الانشاء باشد پس بنابراین وقتی خودش ما به الانشاء شد باید هر دو اراده شده باشد چون انشاء وجوب کفایی می‌کند با همین بیان برای مرتبه یدی، و با همین دارد انشاء می‌کند وجوب عینی را برای مرتبه لسانی و حالا مرتبه قلبی اگر گفتیم از مراتب امر به معروف است. پس با یک لفظی که یک معنا دارد از آن اراده می‌شود دارد دو تا وجوب با همین انشاء می‌شود و قهراً وقتی این دو وجوب تباین داشته باشند استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌آید. ولی آن جواب اساسی که عرض شد این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا این مستحیل نیست و بنابراین مولی می‌تواند در ؟؟ نفس خودش با این کلام واحد هر دو معنا را انشاء کند و در مقام تفهیم برای عبد قید بیاورد که دیگه در مقام تفهیم او می‌فهمد، بنابراین مشکل عقلی پیش نمی‌آید، استحاله‌ای پیش نمی‌آید چون همان طور که در اصول بیان شده است استعمال افناء اللفظ فی المعنا نیست که آقای آخوند فرموده تا بگوییم یک شیء در دو چیز متباین افناء پیدا نمی‌کند و الا لازم می‌آید یک چیز دو چیز باشد بلکه در حقیقت جعل علامیت است استعمال. بنابراین اشکال ندارد که یک چیز علامت برای دو امر باشد، برای سه امر باشد منتها خلاف ظاهر قرینه می‌خواهد. خب این تتمه‌ای بود برای بیان عقلی و بیان چهارم که عرض شد.

سؤال: استاد شرطش این است که سه تا را ما امر به معروف بدانیم دیگه، این سه مرحله را.

جواب: بله، خب ولی لسانش را که می‌دانیم. ید هم بنابراین دیگه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، وجوب را آن‌ها دلالت می‌کنند بالبیان العقلی می‌خواهیم بگوییم مدلول آن ادله کفایی است یا عینی است.

سؤال: منافات با اطلاق ؟؟؟ در اکثر از معنا را ما از ادله لسانی و ؟؟؟ از امر استفاده می‌کنیم.

جواب: از دلیل عقلی استفاده می‌کنیم به این که این خطابات مدلولش وجوب عینی نیست و وجوب کفایی است. از دلیل عقلی این استفاده را می‌کنیم. آن بیان قبلی که از راه غرض است، آن مطلب را می‌ّبرد به لوح، می‌برد می‌گوید آن جا باید تشریع این چنین باشد. این نه، در فرش کار می‌کند، آن در عرض کار می‌کند. آن بیانات قبلی در عرش کار می‌کند یعنی می‌گوید در عرش در آن جا که تصمیم‌گیری می‌شود چون غرض نیست، چون غرض آن چنانی است پس باعث مولی وجوب کفایی است یا در آن جا چون غرض آن چنانی است پس باعث مولی نمی‌شود وجوب عینی باشد، وجوب عینی که نشد پس وجوب کفایی باید باشد. آن‌ها در عرش کار می‌کنند. این بیان در فرش کار می‌کند یعنی می‌گوید حالا این خطاباتی که رسیده چیه؟ عقل می‌گوید این خطاب باید مدلولش وجوب کفایی باشد نه وجو عینی، چرا؟ چون حتماً نسبت به آن سومی که وجوب کفایی است حالا اگر نسبت به آن دو تا بخواهد وجوب عینی باشد استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌آید پس نسبت به آن‌ها هم کفایی خواهد بود.

سؤال: این برگشتش به این است که ما وقتی با ادله لسانی و نفسی مواجه می‌شویم و می‌بینیم ؟؟؟؟

جواب: بله دیگه ولی چی شما را رهنمون شد؟ قرینه لفظیه رهنمون شد، قرینه مقالیه رهنمون شد یا قرینه عقلیه رهنمون شد؟ قرینه عقلیه است، از این جهت به آن می‌گوییم دلیل عقلی. شما دل‌تان نمی‌خواهد نامش را دلیل عقلی نگذارید، نزاعی نداریم بالاخره معلوم است که مطلب چیه.

سؤال: ؟؟؟

جواب: در همه نیست.

سؤال: حاج آقا استعمال لفظ در اکثر از معنا ؟؟؟

جواب: چرا، خلاف ظاهر است قرینه می‌خواهد. خلاف ظاهر است ولی شارع قرینه آورده. ببینید وقتی انشاء نفرموده... در مقام انشاء فقط آن را اراده کرده با همین انشاء کرده هر دو را. آن جا که مشکلی پیش نمی‌آید. در مقام تفهیم هم که قرینه آورده برای این که آن‌ها این جوری است، آن هم این جوری است. توی ادله دیگه قرینه منفصله را آورده.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله، حالا می‌گوییم، انشاء‌الله آن‌هایی که قرینه بر عینتش داریم مثلاً مرتبه أولی را می‌گوییم عینی است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آن که اصلاً فرقی نمی‌کند دیگه. اگر بگوییم استعمال لفظ در اکثر از معنا اشکال ندارد چون علامت است، وقتی علامت شد بله آن را اراده کرده.

سؤال: این بیان فقط کفایی بودن را در امر به معروف یدی ساقط می‌کند توی لسانی ساقط نمی‌کند.

جواب: نه، دلیل عقلی را ابطال می‌کند اما چیزی را اثبات نمی‌کند. ما هم داریم با این دلیل عقلی را ابطال می‌کنیم.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم نمی‌آید چون جامع که معنا ندارد، با جامع انشاء بشود خصوصیت چه جور شده. با همین دارد انشاء‌ می‌شود. جامع را که انشاء نمی‌کند دارد انواع را انشاء می‌کند. یعنی وجوب کفایی را دارد انشاء می‌کند، وجوب عینی را دارد انشاء می‌کند. جامع این دو تا که نه عینی است و نه کفایی. پس جامع را انشاء بکند نه واجب کفایی انشاء شده، نه واجب عینی انشاء شده. باید به خودش بخورد تا انشاء بشود.

سؤال: جامع ندارد این دو تا؟

جواب: جامع دارد ولی انشاء جامع به چه درد می‌خورد؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: انشاء جامع که خصوصیت را اثبات نمی‌کند. مثل این که کسی بگوید جامع بین این دو مرأة چیه؟ این مرأة که اسمش الف باشد، آن مرأة هم اسمش باء است. اگر بگویی که زوجت جامع این دو تا را، خب جامعش است،‌ ما نه این می‌شود، نه آن می‌شود. باید خصوصیت را قصد بکنی تا این که فایده داشته باشد.

خیلی خب و اما دلیل بعد....

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا توی همین مسأله می‌خواهید اشکال کنید؟

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: اطلاق مال مقام ما هست نه در مقامی که مولی دارد اراده می‌کند.

سؤال: مقام اهل بیت را آمده گفته؟؟؟

جواب: در مقام انشاء داریم می‌گوییم یعنی خدا واجب می‌فرماید با یک افعلی باید واجب بفرماید دیگه.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: خب این افعلی که دارد خدا می‌فرماید: مروا بالمعروف، در واقع دارد می‌فرماید مروا بالمعروف. این مروا که وجوب را دارد با همین درست می‌کند اصلاً.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بابا مال مقام اثبات است نه مقام ثبوت. ما از اطلاق می‌فهمیم او چه کرده است. این اشکال مال مقام ثبوت است که آن جا وقتی «مروا» دارد می‌فرماید با این «مروا» یا وجوب عینی را اراده باید بکند یا وجوب کفایی را باید اراده بکند. هر دو را نمی‌شود با این اراده بکند. آن مقام ثبوت است، این استفاده از اطلاق، مقدمات حکمت مال مقام اثبات است یعنی ما مخاطبین می‌خواهیم بفهمیم حالا او چه کرده است این جا از اطلاق استفاده می‌کنیم.

سؤال: اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا در مقام اثبات است...

جواب: مال مقام ثبوت است.

سؤال: بله کشف از ثبوت می‌کند اما استعمالش ؟؟؟

جواب: بابا مقام ثبوت اثبات هم دارد یعنی آن اثباتی که شما می‌گویید یعنی استعمال. بله در عالم لوح واقع هم چی دارد؟ استعمال باید بکند اما استعمال آن جا چون مخاطب ندارد الان کسی نمی‌خواهد بگوید لازم نیست آن جهات دیگر را هم بخواهد مراعات بکند که در افهام دخالت دارد. آن جا نه. مثل این که انسان بین خودش و خدا می‌خواهد نذر کند حالا یک صیغه‌ای هم به کار ببرد احدی از مردم نمی‌فهمند، خب نفهمند. اگر گفتیم که صیغه نذر توقیتی نیست و یک صیغه خاصه نمی‌خواهد خب...

سؤال: توی روایات ؟؟؟

جواب: کی گفته در مقام تشریع نیست؟

سؤال: روایات ائمه.

جواب: نه، روایات ائمه علیهم السلام اگر گفتیم که این‌ها در مقام تشریع نیست که لایبعد ذلک که مرحوم آیت‌الله بروجردی قدس فرموده است که روایات اهل بیت مثل روایات فقهاء است. فقهاء که در رساله می‌نویسند واجب است، حرام است، نمی‌گویند ما می‌گوییم. این وجوب و حرمتی که آن‌ها می‌گویند ارشاد است به وجوب و حرمتی که در شرع است. آن‌ها هم که می‌گویند واجب است و حرام است، امام صادق می‌فرماید واجب است یا حرام است، این، نه این که من می‌گویم واجب است یا حرام است. آن هم ارشاد است به این که خدا فرموده واجب و حرام است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: ولی اگر ارشاد است بما صدر منه تبارک و تعالی که آن که صَدَر منه، این که «مروا» آن وقت آن جا معلوم می‌شود.

خیلی خب دلیل بعدی عبارت است از سیره. صاحب جواهر قدس سره به سیره هم استدلال فرموده است برای اثبات وجوب کفایی.

این سیره را هم به سه نحو می‌شود تقریر کرد؛

توضیح این است که صاحب جواهر می‌فرمایند ما می‌بینیم مسلمین به خصوص... حالا دیگه این عبارات ممکن است کم و زیادهایش از من باشد، یعنی اضافاتی که عرض می‌کنم، اسنادش به صاحب جواهر بلاواقع نباشد. ما می‌بینیم متشرعه اعم از متشرعه تابع مذهب اهل‌بیت علیهم السلام یا غیر تابع، ما می‌بینیم این‌ها وقتی یک منکری را متوجه می‌شوند و شرایط را می‌بینند برای نهی از منکر هست، یا ترک یک معروفی را متوجه می‌شوند می‌بینند شرایط برای امر به معروف هست. این‌ها خودشان را ملزم نمی‌بینند که خودش باشد اقدام بکند و برود. خیلی وقت‌ها یک کسی را می‌فرستند و اکتفاء می‌کنند به ارسال دیگری.

سؤال: ؟؟؟

جواب: سیره متشرعه من زمن المعصومین الی زماننا هذا، یک کسی را می‌فرستند. و هم چنین نسبت به مکتفین به ارسال دیگری و عدم مباشرت خودشان نهی از منکر نمی‌کنند که آقا چرا خودت بلند می‌شوی بروی.

پس هم در عمل خودشان می‌بینیم این چنین هستند که اکتفاء می‌کنند به ارسال دیگری در موارد وجود شرایط و الزامی بر خودشان نمی‌بینند که خودشان مباشرتاً اقدام بکنند و هم متدینین و متورعین و عدول از متشرعه می‌بینیم دیگرانی را که خودشان مباشرتاً اقدام نمی‌کنند و به دیگران ارسال می‌کنند آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند و حال این که اگر این وجوب وجوب عینی بود و به انجام دیگری از انسان ساقط نمی‌شد هر دو کار خلاف بود. هم این که دیگری را ارسال کنند خودشان بنشینند خلاف بود، چرا؟ برای این که آن وظیفه آن را دارد انجام می‌دهد. به شما چه ربطی دارد شما خودت انجام بده. مثل این که به دیگری بگویی نماز ظهر به جای من بخوان، نمی‌شود وقتی وجوب یعنی است باید خودت بخوانی. و همان کار دوم‌شان هم خلاف بود، خب چرا آن‌هایی که از این راه می‌روند و خودشان مباشرتاً اقدام نمی‌کنند پس تارک واجب هستند، چرا نهی از منکرشان نمی‌کنی یا امر به معروف‌شان نمی‌کنی. پس ما در متشرعه من زماننا الی زمنٍ المعصومین علیهم السلام این مطلب را می‌گیریم. حالا این مطلب به سه تقریر دلالت می‌کند بر این که وجوب کفایی است نه عینی.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بعد از این که این را، این سیره را می‌بینیم حالا از این سیره مطروحه به سه بیان می‌توانیم کشف بکنیم وجوب کفایی را نه عینی را.

بیان اول این است که خب این سیره جرت علی مقتضی الکفائیة. بله اگر کفایی باشد و تلقی آن‌ها از شرع وجوب کفایی باشد همین درست است، این سیره درست است. پس این سیره چون جرت علی مقتضی الکفائیة و بازتابی است از این تلقی که این واجب کفایی است بنابراین از این کار متشرعه ما کشف می‌کنیم که ما تلقاه عن المذهب عن الشارع عبارت است از وجوب کفایی و قهراً وقتی سیره متشرعه این شد خودش کشف می‌کند که پس موضع شارع این است چون فرض این است که این متشرعه مشی می‌کنند براساس متشرعه بودن‌شان و شرع، پس از لامحاله کشف می‌کند از این که شارع این را می‌گوید. و کشف سیره متشرعه از قول شارع همانند کشف اجماع است از قول شارع. چطور اجماع محصل کشف از قول شارع می‌کند این هم همین طور. منتها اجماع محصّل اجماع و اتفاق قولی فقهاء است، این جا اتفاق و عمل متشرعه است من العلماء و غیر العلماء. و این جا دیگه احتیاج به امضاء ندارد. فرق سیره متشرعه با بنای عقلاء و سیره عقلاء همین است که سیره عقلاء لاقیمة لها الا این که شارع چطور اطلاق بکند اما سیره متشرعه دیگه خودش کاشف از این است که موقف شارع این است چون متشرعه بما متشرعه و بما هم مهتمون به این که کارشان را براساس شرع انجام بدهند دارند این جوری انجام می‌دهند پس خود این عمل کاشف از این هست، این که در بعضی کلمات بزرگانی که در این جا مطلب نوشتند فرمودند سیره متشرعه وقتی به درد می‌خورد که امضاء شارع را داشته باشد این خلط بین سیره متشرعه و بناء عقلاء و سیره عقلاء است. نه، این جا امضای شارع را ما نمی‌خواهیم بلکه وزان سیره متشرعه وزان اجماع محصّل است. خودش کاشف است از این که موقوف شارع و قول شارع همین است که این سیره براساس آن دارد انجام می‌شود. پس این بیان اول است که چون این سیره براساس مقتضای وجوب کفایی جریان پیدا کرده پس دلالت می‌کند بر این که آن مزعوم و معتقد در ذهن متشرعه وجوب کفایی است. این بیان اول.

بیان دوم این است که این سیره متشرعه برخلاف ما یقتضیه الوجوب العینی است. وجوب عینی چی را اقتضاء می‌کرد؟ وجوب عینی اقتضاء می‌کرد که هر کسی برأسه مباشرتاً باید اقدام بکند و وجوب عینی اقتضاء می‌کرد که باید این متدینین و متبرعین کسی را که برأسه اقدام نمی‌کند نهی از منکر کنند، امر به معروف کنند و حال این که این چنین نیست. پس این سیره گفته شده برخلاف مقتضای وجوب عینی است پس معلوم می‌شود وجوب عینی مرکوز در اذهان متشرعه نیست و الا اگر وجوب عینی مرکوز در اذهان‌شان بود فعل‌شان و سیره‌شان باید طبق آن می‌شد. وقتی وجوب عینی مرکوز در اذهان نبود قهراً ثابت می‌شود آن چه که مرکوز است از بطلان این شق لازم می‌آید صحت آن شق. معلوم می‌شود آن چه که مرکوز در اذهان آن‌ها است وجوب کفایی است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: به همان بیان دیگه. وقتی مرکوز این شد خب متشرعه بما هم متشرعه از کجای مرکوز این مرکوز در ذهن‌شان شده. قهراً از شارع گرفتند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: فرقش فقط از مو باریک‌تر است که باید دقت بفرمایید. این جا از باب ابطال یک ضد و نقیض و رسیدن به ضد آخر است. می‌گوییم این سیره مطروحه برخلاف ما یقتضیه الوجوب العینی است. وقتی برخلاف مایقتضیه الوجوب العینی شد پس باید وجوب عینی نباشد و معنا ندارد مرکوز در ذهن وجوب عینی باشد، عمل متشرعه بما هم ورعون، عادلون، بر خلاف آن مرکوزشان باشد. پس وجوب عینی ابطال شد، وجوب عینی که ابطال شد قهراً در ذهن این‌ها یا وجوب عینی است یا کفایی است دیگه چون امر که خالی از این دو تا نیست وقتی که وجوب عینی فهمیدیم مرکوز در اذهان‌شان نیست پس معلوم می‌شود آن که مرکوز در اذهان‌شان هست چیه؟ وجوب کفایی است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: آهان، اما در شق اول از این را نمی‌آییم. می‌گوییم این عمل، این سیره‌شان، این دیدن متشرعه بر وفق مقتضای وجوب کفایی است، پس معلوم می‌شود وجوب کفایی توی ذهن است. این إنّی است. این کشف إنّی است. از این معلول کشف می‌کنیم مقتضی که در ذهن آن‌ها است وجوب کفایی است چون معلولی را که داریم می‌بینیم معلول وجوب کفایی است پس به نحو برهان إن کشف می‌شود. این یکی نه، این است که ابطال یکی از محتملین و اثبات محتمل آخر.

سؤال: سیره متشرعه ؟؟؟

جواب: بله و الان چون عمل ترجمه مرتکز ذهن است. یعنی می‌فهمیم حتی آن‌هایی هم که عملاً برای آن‌ها پیدا نشده یک جایی که امر به معروف و نهی از منکر بکنند، توی بیابان دارد زندگی می‌کند کشاورز است اصلاً این چیزها را نمی‌بیند، او هم توی ذهنش همین است که اگر بود باید این جوری عمل می‌کرد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نمی‌فهمم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: یعنی چی؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: این چه ربطی به حرف‌های ما دارد؟

سؤال: شما می‌فرمایید که سیره بر این است که ...

جواب: اکتفاء می‌کردند یعنی ملزم نمی‌دیدند اما رفتن که بد نیست.

سؤال: ؟؟؟ یکی را می‌فرستد که شما برو امر به معروف کن، ؟؟؟؟

جواب: اتفاقاً امام حسین(ع) برادرشان گفتند برو به این مردم این جوری بگو. آن جا مباشرتاً نفرمودند.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: این حرف‌هایی که شما می‌زنید آخه چه وجهی... ربطی اصلاً ندارد یک جایی هست که شخص باید مباشرت کند چون آن اثری که بر او مترتب است بر واسطه نیست. آن جا واجب است و تعیّن پیدا می‌کند عقلاً در خودش. آن جا در خودش تعیّن پیدا می‌کند که خودش این کار را بکند. کاری که سید الشهداء سلام الله علیه کرد خودش هم فرمود. این‌ها من را می‌خواهند و هر که دیگه غیر ایشان در این جا شهید می‌شد این اثری که امروز تا یوم القیامة هست و علت مبقیه حساب شده نمی‌شد. این یک امری است که آن جا باید مباشرت کند و آن امر به معروف هم غیر از این امر به معروف است که ما داریم از آن بحث می‌کنیم. این امر به معروف که داریم مراتبش را می‌گوییم آن حفظ اسلام است، آن یک چیز دیگری است مال حضرت سید الشهداء است و اصطلاح امر به معروف در روایات اهل بیت مثل ایمان، مثل اسلام، مصطلحات مختلف دارد.

خب این بیان دوم.

بیان سوم:

بیان سوم به این شکل تقریب می‌شود که ما یقتضیه الوجوب العینی این معدوم است در جامعه متشرعه از زمان معصومین الی زماننا هذا. از عدم این کشف می‌شود عدم وجوب عینی. وقتی عدم وجوب عینی کشف شد اثبات می‌شود آن محتملی که امر دائر بین آن و وجوب عینی بود که وجوب کفایی باشد. این در حقیقت این که بیان سوم برای سیره قرار می‌دهیم خالی از مسامحه نیست فقط به خاطر این است که یک مقداری از سیره در این جا استفاده می‌شود و الا بیان خود سیره نیست این. یک بیانی ما در اصول داریم و در فقه از آن استفاده می‌کنند عدم الدلیل دلیلٌ علی العدم لو کان لبان؛ اگر بود معلوم می‌شد. حالا که نشده معلوم می‌شود نیست. لو کان لبان. اگر وجوب عینی بود بین وجوب عینی و جریان سیره بر این که هر کسی خودش باید اقدام بکند ملازمه بود، در متشرعه، متورعین، عدول. بین وجوب عینی و آن ملازمه بود و حیث این که این نیست پس معلوم می‌شود وجوب عینی در اذهان متشرعه نیست. وقتی نبود پس کشف می‌کنیم که وجوب وجوب کفایی است. خب این‌ها را که من این جا دأب بر این است که ذهن‌های شما عزیزان دقیق بشود. بزرگان یک کلمه می‌گویند و رد می‌شوند توضیح این‌ها که این چه جور می‌خواهند تقریر کنند، این دیگه مقدمات مطویه‌اش هست که شما باید در مقام توضیح و تبیین باید این‌ها را این جوری تبیین بفرمایید. پس برای سیره هم ما این سه نحو را می‌توانیم بگوییم که دو تای آن تمسک به سیره است مستقیماً، سومی نه، از تمسک به عدم الدلیل دلیلٌ علی العدم است. عدم وجود دلیل بر عدم است منتها سیره این جا کمک می‌کند برای این مطلب.

سؤال: ؟؟

جواب: بله، لو کان لبان. یعنی اگر وجوب عینی بود لبان فی مشیهم و سیرتهم. این باید در این تجلی پیدا می‌کرد نکرده.

خب این دلیل سیره.

به این دلیل قد یستشکل. بعضی بزرگان معاصر اشکال کردند گفتند ما در مسأله امر به معروف خیلی تسامح و تساهل می‌بینیم از مردم زمان ما و زمان ائمه علیهم السلام. دلیلش هم همین است که آن وضع جامعه این زمان و آن زمان است و دلیلش سلطه جبارین و ظالمین در‌ آن ازمنه و این ازمنه است. اگر امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌شد جامعه این جور بود، اقامه فرائض می‌شد و منکرات و معاصی این‌ها رخت برمی‌بست الا تک و توکی نه این که رایج آن باشد و مگر ظالمین مجال ظلم و جور پیدا می‌کردند، مجال سلطه پیدا می‌کردند. این‌ها آیت بر این است که مردم زمان ما و زمان ائمه و این زمان‌های متخلله این‌ها امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردند، اقدام به این واجب نمی‌کردند، این دو واجب متروک و مرجوع است. بنابراین وقتی این طور شد سیره‌ای که براساس تساهل و تسامح شد از آن چیزی کشف نمی‌شود. نظیر همان اشکالی که شیخ اعظم در بحث معاطات در مکاسب فرمودند، فرموده معاطات بین مردم رایج است اما این روی تساهل و تسامح است. فلذا است به درد نمی‌خورد، کاشف از این نیست که شارع قبول دارد این جا هم همین طور است. مگر سیره مسلمین و متورعین و موالین اهل‌بیت علیهم السلام این نیست که ریش‌شان را می‌تراشند، مگر نیست. مگر سیره همین دلدادگان به اهل‌بیت که این جا می‌آیند اشک می‌ریزند، این جا می‌آیند چی می‌کنند این نیست که موهایشان را می‌گذارند بیرون، موهایشان این جوری نمی‌گیرند، دست‌هایشان تا ساق می‌آید بیرون، پاهایشان برهنه، مگر این‌ها نیستند. هر کی نگاه می‌کند می‌بیند این‌ها سیره.... می‌گوید سیره ایرانی‌ها است، سیره چی، این‌ها که شیعیان دلباخته ائمه هستند. این‌ها این جوری است پس بنابراین اصلاً این سیره که صاحب جواهر می‌فرماید این به هیچ وجه دلالت نمی‌کند که مرضی شارع این بوده و این تلقی از شارع مقدس شده. این روی همین تساهل و تسامح و بالاخره کسالت و تنبلی و امثال ذلک و اهمیت ندادن است. چون امر به معروف هم واقعاً مشکل است خیلی‌ها اهمیت به آن نمی‌دهند. بالاخره درگیری دارد، چی دارد، بد آمدن مردم دارد. می‌گویند ول کن بابا، این اشکالی است که فرمودند.

سؤال: این سیره برای علماء و بزرگان هم هست دیگه. ؟؟

جواب: بله، جواب این است که ببینید ما نمی‌گوییم سیره همگان. در مقام تقریر چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم سیره متورعین، عدول، کسانی که ملتزم هستند به این که طبق شرع عمل کنند. سیره این‌ها می‌بینیم بر این است خلفاً عن سلف می‌بینیم خودشان را ملزم نمی‌دانند که حالا خودش باید باشد. آیت‌الله بروجردی آدم می‌فرستاد پهلوی شاه، پهلوی فلان این کار را نکن، آن کار را بکن یا آن.... خودم باید بروم بگویم نه. الزام نمی‌دیدند. حالا یک وقتی هم می‌شد خودش می‌رفت، یا گاهی ثواب بیشتری دارد آدم خودش مباشرتاً برود بگوید. الزام نمی‌دیدند و انصاف این است که این مسأله که الزام نمی‌دیدند برای این که اگر انسان تأمل در تاریخ و روش بکند و این که اگر آن جوری بود لبان و ظهر از متورعین که خودشان باید پا بشوند اقدام بکنند، خودشان باید بروند، اکتفاء به ارسال رسول نکنند، این اگر این جوری بود لبان و ظهر در تاریخ شیعه، در تاریخ علماء، در تاریخ متورعین. بنابراین فرمایش صاحب جواهر این سیره سیره محصله است و انسان با توجه به این جهات می‌تواند اطمینان به وجود سیره پیدا کند.

حالا اگر کسی خودش بگوید من نمی‌توانم اطمینان پیدا کنم، خب به سیره منقول می‌تواند، چون همان جور که اجماع محصل داریم، اجماع منقول هم داریم. سیره دو قسم است؛ سیره محصله که خود شما آن را تحصیل می‌کنید و اطمینان به وجودش پیدا می‌کنید. یکی هم سیره منقول است. صاحب جواهر رضوان الله علیه دارد نقل می‌فرماید و اخبار می‌فرماید هم چنین غیر صاحب جواهر، حالا من چون متن صاحب جواهر... این ادعا فقط از صاحب جواهر نیست، بعضی فقهای دیگر هم این ادعا را فرمودند. خب این‌ها دارند اخبار می‌کنند به این که سیره مؤمنین و متدینین در اعصار سابقه همین بوده، در اعصار ائمه... مهم این است که ببریم به اعصار ائمه چون اعصار بعد ممکن است در اثر فتاوا باشد، اگرچه فتاوا هم اختلاف دارد این جا، آن جور نیست که قولاً واحدا باشد ولی سیره اعصار ائمه علیهم السلام بوده. خب از راه سیره منقوله که اخبار صاحب جواهر هم اخبار محتمل الحس و الحدس هست و این امور اموری است که کسی که مراجعه به تاریخ و جریانات داشته باشد و در امکنه‌ای زندگی بکند و بین مردمی زندگی بکند که حس می‌کند که جیلاً بعد جیل رسومات به چه شکلی بوده مثل این که هر کسی مال هر استانی، هر جایی هست رسومات آن جا را جیلاً بعد جیل به آن می‌رسد دیگه و می‌داند که مثلاً رسم این جا در عروسی‌ها چیه، در مثلاً فوت افراد چیه، در عزاداری‌هایشان چیه. این‌ها یک چیزهایی است که جیلاً بعد جیل به انسان منتقل می‌شود و اخبار از آن اخبار حدسی نیست، اخبار حسی است بنابراین صاحب جواهر قدس سره و غیر ایشان از فقهایی که اخبار فرمودند این برای ما می‌تواند حجت باشد. وقتی که این سیره اثبات شد لازمه‌اش برای ما ثابت می‌شود همان طور که اجماع منقول هم گفته شده.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: نه، دارم با این خصوصیت می‌گویم. می‌گویم سیره متورعین و عدول و مهتمین به کار شارع این بود، مخبرٌ‌به این است، نه همین جوری فله‌ای که شما.... بله با این خصوصیات می‌گوید، با همین خصوصیات.

سؤال: استاد اجماع در ؟؟؟ که کاشفیت است.

جواب: نه، ایشان نه، شما خودتان بفرمایید، ایشان این را نمی‌فرمایند.

سؤال: اشکال مستشکل این نیست که آیا ما چنین سیره‌ای داریم یا نداریم می‌گوید سلمنا؟؟؟ از باب تساهل و تسامح اولاً و ثانیاً چون حکام ظلمه نمی‌گذاشتند که این عملیات مال کسی بشود...

جواب: نه چون نمی‌گذاشتند.

سؤال: نمی‌گذاشتند که ؟؟؟ خودشان را عملی بکنند کاشف از قول معصوم نمی‌تواند باشد. یعنی در وجه کاشفیت...

جواب: نه، دقت بفرمایید چی عرض کردم. عرض بنده این بود که شما دارید اشکال می‌فرمایید به این که این‌ها روی تساهل و تسامح است. عرض می‌کنیم نه، ما به آن قرائنی که گفتیم اطمینان داریم متورعین، عدول که تسامح و تساهل منافات با متورع بودن دارد، منافات با عدول بودن دارد.

سؤال: ظالمین چی؟

جواب: حالا می‌گویم. حالا ظالمین... نه در همین جاهای متعارف. این جا نشسته می‌بیند یکی کسی آن بیرون دارد این کار می‌کند می‌گوید برو به او بگو. دارد آن جا نماز می‌خواند این هم یک خرده فاصله دارد می‌خواهد بلند بشود، به آن می‌گوید آقا به او بگو. این‌ها را داریم می‌گوییم دیگه. این که خودشان مباشرتاً بلند نمی‌شدند بروند بگویند حالا ظالمین هم یک حساب دیگه دارد. آن جا شرایط خیلی وقت‌ها نبوده در مورد ظالمین. که خود مستشکل هم فرموده بخواهیم بگوییم همه جاها شرایط نبوده چون ظلم بوده این را می‌گوید درست نیست. همه جا که این جور نیست مثل این مثال‌هایی که من دارم می‌زنم. دارد نماز می‌خواند دارد نمازش را غلط می‌خواند. خب می‌گوید آقا به او بگو. خودش بلند نمی‌شود برود بگوید، کافی می‌داند که آن آقا برود بگوید.

خب این پس بنابراین حرف این است که ما وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم متورعین و عدول ملزم نمی‌دانستند خودشان را، این نجده من انفسنا وقتی مراجعه می‌کنیم. اگر کسی در این هم شبهه بکند می‌گوییم به همین مطلب، به این سیره هکذائیه که من العدول است، من المتورعین است، من غیر متسامحین است، صاحب جواهر دارد اخبار می‌کند، غیر صاحب جواهر دارد اخبار می‌کند پس می‌شود سیره منقول. و سیره منقول هم در این موارد چون محتمل الحس و الحدس هست حجت است. بنابراین به سیره هم لابأس که استدلال بشود به همان بیانات ثلاثه‌ای که عرض شد.

خب آخرین دلیل عبارت است از اصل.

سؤال: ؟؟؟ نسبت به بعضی چیزها واجب عینی می‌دانستند همه متورعین قیام می‌کردند. نسبت به بعضی چیزها واجب کفایی می‌دانستند.

جواب: بله، نسبت به لسان می‌دانیم سیره بر این است، نسبت به ید هم همین جور است اما نسبت به قلب ان شاء الله یأتی که نه از مراتب امر به معروف می‌دانیم کما این که ید هم شاید از مراتب امر به معروف نباشد و آن جا ممکن است بگوییم دلیل بر عینیت داریم و آن جا هم سیره‌ای نداریم بر این که بگوید تو توی قلبت این جوری بکن. چنین سیره‌ای نداریم که بگوید من حالا.... شما توی قلبت انکار بکن من نمی‌کنم. چنین سیره‌ای ما نداریم. آن که ما داریم در همان لسان است که برو بگو، اما توی قلبت که من نمی‌کنم تو قلبت مثلاً انکار داشته باش چنین چیزی ما نداریم.

سؤال: نه برای قلبی....

جواب: حالا اگر این باشد که اظهار کن، خیلی خب آن هم می‌شود یکی از مراتب امر به معروف، می‌گوید تو برو. حالا من نمی‌روم کار دارم. کاری نیست که مزیل واجب باشد، کار دارم حالا شما برو یک خرده اخم بکن این جا مثلاً. این انجام می‌شده این.

و اما دلیل آخر که اصل باشد ان شاء‌الله برای فردا.

**پایان جلسه**